

مردی در آینه

صادق قطب زاده را شاید بتوان قابل ترجمه‌ترین چهره و سرنوشت او را تراژیک‌ترین، در میان مبارزان پیش از انقلاب قلمداد کرد. او کمتر از چهار دهه زیست و بیشتر از سه دهه با رژیم پهلوی ستیزه کرد تا جایی‌که در قلب آمریکا و در اوج اقتدار نظام سابق، بر گونه اردشیر زاهدی، سفیر وقت ایران در ایالات متحده یک سیلی به یاد ماندنی نواخت. از همین یک قلم کار او می‌توان میزان تهوّر وی را در فعالیت مبارزات‌اش تخمین زد.

تحریک فوق‌العاده، بیش‌فعالی و روابط عمومی قوی و مثال‌زدنی قطب‌زاده از او چهره‌ای نام‌آشنا در میان رهبران جهان و شخصیت‌های بین‌المللی و مبارزان با شاه ایران و طرفداران آرمان فلسطین ساخته بود. وی همانقدر با مصطفی چمران و احمد خمینی و ابراهیم یزدی نزدیک بود که با موسی‌صدر و حافظ اسد و قذافی! شاید وقتی مرحوم‌دکتر ابراهیم یزدی پیشنهاد سفر آیت‌الله خمینی را به فرانسه مطرح کرد، روی مدیریت و کاربلدی قطب زاده حساب کرده بود که او را یک شبه از سوئیس به پاریس کشاند تا در فرودگاه به استقبالشان

آمده، جایی برای اقامت رهبر انقلاب دست و پا کند.

او به همراه یزدی و بنی‌صدر (در آن ایام، معروف به سه تفنگدار)، طراح و نقاش تابلویی بودند که محتوای انقلابی را به نمایش می‌گذاشت که در نوفل‌لوشاتو رهبری می‌شد. تسلط قطب‌زاده به دو زبان انگلیسی و فرانسه، ظرفیتی برای مکالمه حرفه‌ای و زیرکانه با ژورنالیست‌هایی فراهم آورده بود، که تشنه شنیدن پیام انقلاب از زبان رهبر انقلاب بودند. رهبری که پیش از آن با این تعداد روزنامه نگار اجنبی از اقصی نقاط جهان روبرو نشده بود. با زبان رسانه چندان بر سر مهر نبود و ادبیاتی صرفاً انقلابی داشت و اغلب علمایی. البته در این -مورد نیز، گاه شیطنتهای ذاتی قطب‌زاده به کار می‌آمد و دهان فرصت طلب ارباب جراید را که به دنبال کشف تناقضی و لغزشی در کلام سوژه بودند، می‌بست. خاطره ترجمه هوشمندانه او از پاسخ «هیچ» بنیانگذار انقلاب در پرواز انقلاب به خبرنگاری که از احساس او هنگام ورود به وطن پرسیده بود، همواره در یادها خواهد ماند.

دریغا که مردی چنین، در تنازع بقای قدرت قافیه را به قَدَرِ قُدْرَتان باخت؛ چراکه این قانون طبیعت و قاعده انتخاب طبیعی

است که وقتی ضعیف و تنها شوی دیگر ذکاوت و بلاغت و شجاعت، چندان به کارت نمی‌آید و محکوم به فنا می‌شوی. قطب‌زاده همانقدر که در مبارزه قوی و پرنشاط بود، در میدان سیاست و مدیریت ضعیف و بی‌بهره از سیاست و دوراندیشی می‌نمود. آنان که دانگی از پیشینه دیرین مبارزاتی او را نداشتند، موقع تقسیم غنائم انقلاب خوراهای او را پیشی گرفتند؛ او می‌دانست که نه طاقت حاشیه‌نشینی داشت و نه سیاست در متن و صدر بودن را. وگرنه چه کسی از او نزدیک‌تر به منبع برق‌بهر قدرت؟!؟

صادق قطب‌زاده، هرکه بود و هرچه کرد، امروز در جهان برزخ پاسخگوی گفتار و پندار و کردار نیک و بد خود است. بسیاری از همالان او نیز امروز در جهان آخرتند. آن که اول بار حکم دستگیریش را صادر کرد ترور شد و آنکه حکم اعدامش را امضا کرد، امروز در گوشه‌ای افتاده و از قدرت کناره گرفته و یا کنار زده شده؛ آنچه می‌ماند تاریخ است و تاریخ است و تاریخ با آن قلم بی‌رحمیش که از صغیر و کبیر ابایی ندارد و می‌نویسد آنچه باید بنویسد.

از قطب‌زاده اینک تنها خاطره‌ای مبهم برجای مانده است تا قریب به چهار دهه پس از مرگ او در □□□□□□ □□□□□□ بدان پرداخته شود. او رفته است و پرونده‌ای پر از پرسش برای مورخان برجای گذاشته؛ آیا او مأمور «سیا» بود؟ آیا «کاگ‌ب» او را از میان برداشت؟ آیا او قربانی مناسبات و بالانس قدرت در ایران و جهان شد؟ آیا او قصد جان مراد و مرشدش را کرده بود؟ آیا او سودای قدرت در دل و خیال براندازی در سر داشت؟ آیا او طراح بمباران جماران بود؟ آیا براستی رهبر انقلاب از چندوچون قضیه او باخبر شد؟ آیا با آن همه سوابق درخشان مبارزاتی مستحق مرگ بود؟ آیا مشمول عفو رهبری نمی‌توانست باشد؟ و دهها سؤال بی‌جواب دیگر که در رأس آن این پرسش اساسی است که: آیا کسی باور کرد که صادق قطب‌زاده به جد قصد کودتا داشت؟ شاید روزی پرتو حقیقت بر همه این ابهامات و تاریکی‌ها بتابد؛ اما حتی کشف حقیقت هم مرده‌ای را زنده نخواهد کرد!